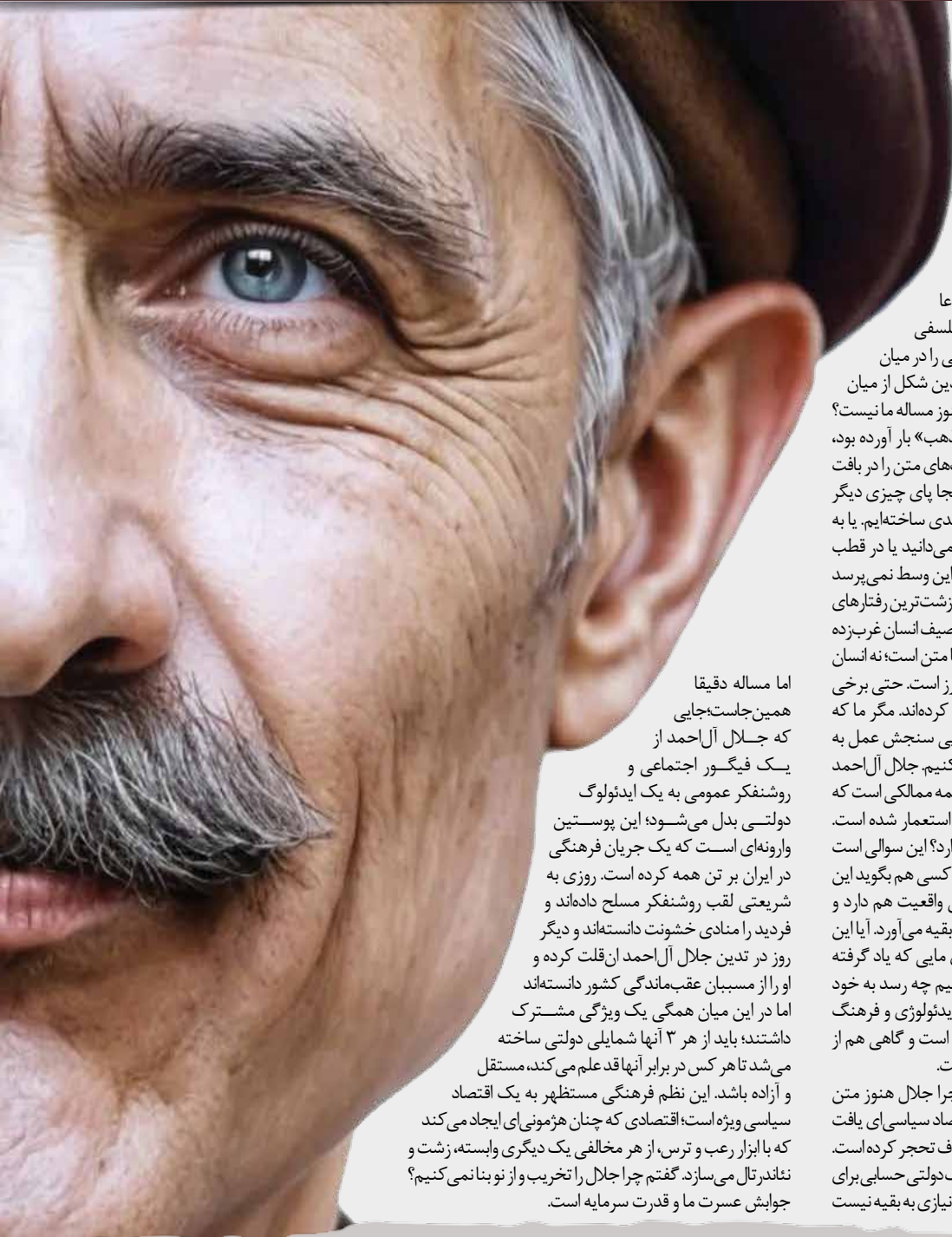




«وطن امروز» در زادروز جلال آل احمد بررسی کرد؛ چرا جلال به متن بدل نشده است؟

چه کسی جلال می‌تربسد؟



بیشتر می‌شود تا آنکه به اثری بدل شود که بی آن توانیم در فضای امروز تنفس کنیم. جلال آل احمد که در ادوار پهلوی‌ها زیسته، فهمیده آنچه در حال وقوع است نوعی کوچ اجباری است. خود او در همان غربزدگی می‌گوید: «ادم غربزده ریشه و بنیادی ندارد». او این بی‌ریشگی را وقتی با مفهوم‌سازی فریدن تطبیق داد، فهمید اینجا چیزی در حال وقوع است، البته او مساله را تا حد مواجهه سیاسی با غرب کاهش داد اما این ایدا برای کسی که هرگز ادعا نکرده بود می‌خواهد برای‌مان این مواجهه را فلسفی کند عیب نیست. جلال مردم‌نگار، غربزدگی را در میان همان مردن یافته بوده در سفر. آیا آنچه بدین شکل از میان یک تجربه فرهنگی برآمده و ادبیت یافته هنوز مساله ما نیست؟ آسآن «وبازدگی» ای که ما را «هرهری مذهب» بار آورده بود، یکسره رخت پرسته؟ اگر نه، چرا هنوز قدرت‌های متن را در بافت امروزی احیا نکرده‌ایم؟ گمان می‌کنم در اینجا پای چیزی دیگر در میان است. ما از جلال مرزی برای صفیندی ساخته‌ایم. یا به عوالم مدرن علاقه‌مندید و جلال را دشمن می‌دانید یا در قطب مخالفید و جلال دوست شماست. اما کسی این وسط نمی‌پرد جلال اجتماعی کجاست؟ جلالی که برخی از زیست‌ترین رفتارهای انسانی «مثل نان به نرخ روز خوری» را برای توصیف انسان غربزده به کار می‌گرفت، کجاست؟ جلال در این معنا متن است؛ نه انسان تاریخی جلال ۵۰ سال اخیر یک انسان مبارز است. حتی برخی دربره تاقید او به دین و مذهب هم صحبت کرده‌اند مگر ما که کانت و ابن‌سینا و هگل را می‌خوانیم، چه می‌سجش عمل به شرعیات آنها رفته‌ایم که با جلال هم چنین کنیم. جلال آل احمد مساله ساده‌ای دارد، او می‌گوید غرب شامل همه ممالکی است که ماشین دارد و مواد اولیه و همین هم سبب استعمار شده است. کسی ممکن است بپرسد غرب چرا اینها را دارد؟ آن سوالی است که حتما باید پاسخ داد اما ممکن است کسی هم بگوید این صورت‌بندی از سوی جلال، ساده است ولی واقعیت هم دارد و بعد به این فکر کند که این برتری چه بر سر بقیه می‌آورد. آیا این ترک بزرگی در آگاهی جمعی ما نبود؟ برای مایی که یاد گرفته بودیم از متورالکتران فرنگ دیده تجلیل کنیم چه رسد به خود فرنگی‌ها. پرسیدن این پرسش‌ها با عینک ایدئولوژی و فرهنگ استنادیومی که دنبال دشمنی برای رقابت است و گاهی هم از بی‌چیزی به سایه مشت می‌زند، ممکن نیست.

اما مساله دقیقا همین‌جست‌جایی که جلال آل احمد از یک فیگور اجتماعی و روشنفکر عمومی به یک ایدئولوگ دولتی بدل می‌شود؛ این پوستین وارونه‌ای است که یک جریان فرهنگی در ایران بر تن همه کرده است. روزی به شریعتی لقب روشنفکر مسلح داده‌اند و فریدن را منادی خشونت دانسته‌اند و دیگر روز در تدین جلال آل احمد آن‌وقت کرده و ناخرسندی‌های مدرنیسم به معنویت‌گرایی شرقی روی آورده‌اند. وقتی خود غربی‌ها هم از مادی‌گرایی و مدرنیسم خسته شده و به دنبال عرفان و آرامش شرقی هستند چرا ما باید لاجوجانه، سنت‌های آرامش‌بخش خود را کنار بگذاریم؟ «آگون کالای معنوی شرق و آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی، دارد مشغله ذهنی مرد غربی فهمیده و درس خوانده می‌شود که در مجسمه‌سازی به بودیت (بری میتیف) آفریقا پناه می‌برد و در موسیقی به جازش و در ادب به اوپانیسدا، تاگور، تاتوئیسم، دن و فن بودا، بله! فرار از ماشین‌زگی چنین می‌طلبد. ترس از جنگ اتمی چنین حکم می‌کند و آن‌وقت ما غربزده‌گان درست در همین روزگار است که موسیقی خودمان را نشناخته رها می‌کنیم و آن را زرزز بیهوده می‌دانیم و دم از سمفونی و رایسودی می‌زنیم و نقاشی ایرانی (ادر شمالیل‌سازی و مینیاتور اصلا نمی‌شناسیم. باقرینه‌سازی‌هایش و حوض‌فواره‌اش. و در زورخانه را بسته‌ایم و چوگان را فراموش کرده‌ایم».

جلال آل احمد و مواجهه با مدرنیته

دچار مشکلاتی نخواهیم شد که در غرب مدت‌هاست به آن رسیده‌اند؟» اینجاست که باید از تجربه غرب درس گرفت و برای رهایی از پیامدهای مدرنیته، بخش‌های مفید و کارآمد سنت را حفظ کرد. آل احمد می‌گوید که غربی‌ها برای درمان ناخرسندی‌های مدرنیسم به معنویت‌گرایی شرقی روی آورده‌اند. وقتی خود غربی‌ها هم از مادی‌گرایی و مدرنیسم خسته شده و به دنبال عرفان و آرامش شرقی هستند چرا ما باید لاجوجانه، سنت‌های آرامش‌بخش خود را کنار بگذاریم؟ «آگون کالای معنوی شرق و آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی، دارد مشغله ذهنی مرد غربی فهمیده و درس خوانده می‌شود که در مجسمه‌سازی به بودیت (بری میتیف) آفریقا پناه می‌برد و در موسیقی به جازش و در ادب به اوپانیسدا، تاگور، تاتوئیسم، دن و فن بودا، بله! فرار از ماشین‌زگی چنین می‌طلبد. ترس از جنگ اتمی چنین حکم می‌کند و آن‌وقت ما غربزده‌گان درست در همین روزگار است که موسیقی خودمان را نشناخته رها می‌کنیم و آن را زرزز بیهوده می‌دانیم و دم از سمفونی و رایسودی می‌زنیم و نقاشی ایرانی (ادر شمالیل‌سازی و مینیاتور اصلا نمی‌شناسیم. باقرینه‌سازی‌هایش و حوض‌فواره‌اش. و در زورخانه را بسته‌ایم و چوگان را فراموش کرده‌ایم».

آل احمد معتقد است مذهب، یکی از بخش‌های مهم سنت است می‌تواند در جامعه مدرن کار کرد داشته باشد: آرامش بی‌یابد، روابط انسانی را برقرار کند و حتی برای رفع فقر نیز فرمول دارد. او به ناتوانی حکومت غربزده پهلوی اشاره می‌کند که در فکر خام‌فروشی به غرب و واردات کالا باشند، به توسعه و مدرنیته نخواهیم رسید. از نظر جلال، بهترین راه برای مدرن شدن این است که بر علم و دانش و فناوری تسلط پیدا کنیم و همزمان، جنبه‌های کارآمد و مفید سنت را احیا و در زندگی مدرن جاری کرد. این تفکر با اندیشه انقلاب اسلامی و رهبران آن تعارضی ندارد.

بی‌نوشت
۱- Primitive بدوی
 ۲- اوپانیسداها از کهن‌ترین متون مینوی آیین هندو و مهم‌ترین آثار فلسفی هندوستان هستند که تاریخ تقریر

و غرب را یادآوری می‌کنند و با تحقیر فکر و اندیشه ایرانی، تأکید می‌کنند که هرگز نمی‌توانیم بهتر از غربی‌ها فکر کنیم و برنامهریزی کنیم. دوم اینکه منابع ما توسط غرب به غارت می‌رود، اگر نفت و معدن و سرمایه انسانی داریم، همگی برای صادر کردن به غرب است و بهره‌اصلی از این منابع را غربی‌های غارتگر می‌برند. غربزدگی نیز این رکناب را توجیه می‌کند و کشورهای جهان سوم مثل ایران را صرفا تأمین‌کننده مواد خام و اولیه برای غرب معرفی می‌کند. با توجه به ۲ عاملی که بیان شد، غربزدگی مانع توسعه ایران و رسیدن به وضعیت مطلوب می‌شود. غربزدگی باعث شده همواره در وضعیت «گذار» بمانیم؛ از سنت عبور کرده‌ایم و آن را از دست داده‌ایم و هنوز به مدرنیته نرسیده‌ایم. تا زمانی که غربزدگی بر تفکر و دانشگاه ما حاکم باشد، هرگز به توسعه و مدرنیته نخواهیم رسید و همواره مصرف‌کننده فکر و کالای غربی و تأمین‌کننده مواد خام باقی خواهیم ماند. جلال آل احمد انسان غربزده را چنین توصیف می‌کند: «آدم غربزده، هرهری مذهب است. به هیچ چیز اعتقاد ندارد اما به هیچ چیز هم بی‌اعتقاد نیست. یک آدم التقاطی است، نان به نرخ روز خور است. همه چیز برایش علی‌السنویه است، خودش باشد و خورش از پل بگذرد، دیگر بود و نبود پل هیچ است. نه ایمانی دارد نه مسلکی نه امرایی نه اعتقادی نه به خدا یا به بشریت. نه در بند تحول اجتماعی و نه در بند مذهب و لامذهبی. حتی لامذهب هم نیست. هرهری است. هیچ وقت از خودش مایه نمی‌گذارد. آدم غربزده راحت‌طلب است، دم را غنیمت می‌داند و نه البته به تغییر فلاسفه، ماشینش که مرتب بود و سر و پز، دیگر هیچ غمی ندارد. معمولاً تخصص ندارد، همه‌کاره و هیچ‌کاره است اما چون به هر صورت درسی خوانده و کتلی دیده و شاید مکتبی بلد است که در جمعی، حرف‌های دهن پرکن بزند و خودش را جا کند.» غربزده اراده‌ها برای توسعه بومی را نابود می‌کند و مانع شکل‌گیری مبارزه علیه استعمار غرب می‌شود.

در این میان جایگاه زنان، ویژه است. در طول تاریخ این زنان بوده‌اند که ریشه‌ها را حفظ کرده و با تربیت هر نسل از ایرانیان، از فرهنگ و اندیشه ایرانی مراقبت کرده‌اند اما غربزدگی باعث شده که این رسالت مهم زنان، فراموش شود و زنان به «خودنمایی» می‌بندوباری» کشوق شوند: «از واجبات غربزدگی می‌مستلزمات آن، آزادی دادن به زنان است. ما فقط به این قناعت کردیم که به ضرب دگتک [چماق] حجاب از سرشان برداریم و در عده‌ای از مدارس را به روی‌شان باز کنیم و بعد؟ دیگر هیچ و همین بس شان است. به زن تنها اجازه تظاهر در اجتماع را داده‌ایم، فقط تظاهر. یعنی خودنمایی. یعنی زنی را که حافظ سنت و خانواده و نسل و خون است به ولنگاری کشیده‌ایم، به کوچه آورده‌ایم. به خودنمایی می‌بند و باری واداشته‌ایم. که سر و رو را صفا بدهد و هر روز

محمسن **رادای**: مهم‌ترین پرسشی که در ۱۵۰ سال اخیر با آن مواجه بوده‌ایم، چگونگی کنار آمدن با مدرنیته است. ایرانیان، ناگهان خود را در دنیایی یافتند که در آن، غرب قانون‌گذار می‌کند، محصول تولید می‌کند و بی‌وقفه در حال پیشرفت است. در این وضعیت، اندیشمندان نسخه‌های متفاوتی برای مواجهه با مدرنیته پیچیده‌اند. یکی از این اندیشمندان که هنوز هم کلامش تازه است و شنیدنی، «سیدجلال آل‌احمد» است. در این یادداشت تلاش می‌کنم راهکار‌های وی برای گذار به مدرنیته را مرور کنم.

اولین واکنش روشنفکران ایرانی پس از مشاهده پیشرفت‌های غرب، «تسلیم» بود. این متفکران احساس می‌کردند از نظر توانمندی و دانش، فاصله ما با غرب به قدری زیاد شده که جز تسلیم و تقلید راه دیگری نداریم. جلال آل احمد می‌گوید: «در ۲-۳ قرن اخیر، احساس رقابت با غرب در ما فراموش شده است و احسان درمادگی بر جایش نشسته و احساس عبودیت، ما دیگر نهنه‌تها خود را مستحق نمی‌دانیم یا برحق نفت را می‌برند چون خشان است و چون ما عرضه نداریم، سیاست‌مان را می‌گردانند چون خود ما دست بسته‌ایم. آزادی را گرفته‌اند چون لیاقتش را نداریم، بلکه اگر در پی توجیه امری از امور معاش و معاد خودمان نیز باشیم بر ملاک‌های آنان ارزشیابی می‌کنیم. عین غربی‌ها زن می‌پریم، عین ایشان ادای آزادی را درمی‌آوریم. عین ایشان دنیا را خوب و بد می‌کنیم و لباس می‌پوشیم و چیز می‌نویسیم و اصلاح‌طلب و روزنامه‌وقتی شب و روز است که ایشان تأیید کرده باشند. جوری که انگار ملاک‌های ما منسوخ شده است.»

این احساس درمادگی غربزده‌ها اراده برای پیشرفت نوآوری‌ها را کور می‌کند اما مهم‌تر از آن این است که زمینه برای استعمار غرب و غارت اقتصادی و فرهنگی ما فراهم می‌شود. او می‌نویسد: «صنعت غرب ما را غارت می‌کند و به ما حکم می‌آید و سرنوشت ما را در دست دارد. این دادوستد اجباری حتی در مسائل فرهنگی نیز هست. کدام خبر از این سوی عالم، در مطبوعات است؟ همه خبر نویل است و عوض شدن پاپ و جایزه‌های [استخوانه فیلم‌کن] و آخرین نمایشنامه برداوی و تازه‌ترین فیلم هالیوود.»

کشور ایران و جهان سوم، تبدیل به مصرف‌کننده کالا‌های فرهنگی و اقتصادی غرب شده‌اند و این رابطه یک‌طرفه باعث شده همواره وابسته به غرب بمانیم و هیچ تلاشی برای رهایی از این وابستگی نکنیم.

برای پیشرفت و رسیدن به مدرنیته، ما نیازمند ۲ عامل مهم هستیم: اول اراده برای پیشرفت و دوم منابع کافی اقتصاد برای طی کردن مسیر توسعه. غربزدگی باعث شده ما ۲ عامل را از دست بدهیم. اول اینکه به دلیل وابستگی به غرب و احساس ناتوانی، هیچ اراده‌ای برای تغییر وضعیت کنونی شکل نمی‌گیرد. غربزده‌ها مدام فاصله بسیار بین ما

بیشتر می‌شود تا آنکه به اثری بدل شود که بی آن توانیم در فضای امروز تنفس کنیم. جلال آل احمد که در ادوار پهلوی‌ها زیسته، فهمیده آنچه در حال وقوع است نوعی کوچ اجباری است. خود او در همان غربزدگی می‌گوید: «ادم غربزده ریشه و بنیادی ندارد». او این بی‌ریشگی را وقتی با مفهوم‌سازی فریدن تطبیق داد، فهمید اینجا چیزی در حال وقوع است، البته او مساله را تا حد مواجهه سیاسی با غرب کاهش داد اما این ایدا برای کسی که هرگز ادعا نکرده بود می‌خواهد برای‌مان این مواجهه را فلسفی کند عیب نیست. جلال مردم‌نگار، غربزدگی را در میان همان مردن یافته بوده در سفر. آیا آنچه بدین شکل از میان یک تجربه فرهنگی برآمده و ادبیت یافته هنوز مساله ما نیست؟ آسآن «وبازدگی» ای که ما را «هرهری مذهب» بار آورده بود، یکسره رخت پرسته؟ اگر نه، چرا هنوز قدرت‌های متن را در بافت امروزی احیا نکرده‌ایم؟ گمان می‌کنم در اینجا پای چیزی دیگر در میان است. ما از جلال مرزی برای صفیندی ساخته‌ایم. یا به عوالم مدرن علاقه‌مندید و جلال را دشمن می‌دانید یا در قطب مخالفید و جلال دوست شماست. اما کسی این وسط نمی‌پرد جلال اجتماعی کجاست؟ جلالی که برخی از زیست‌ترین رفتارهای انسانی «مثل نان به نرخ روز خوری» را برای توصیف انسان غربزده به کار می‌گرفت، کجاست؟ جلال در این معنا متن است؛ نه انسان تاریخی جلال ۵۰ سال اخیر یک انسان مبارز است. حتی برخی دربره تاقید او به دین و مذهب هم صحبت کرده‌اند مگر ما که کانت و ابن‌سینا و هگل را می‌خوانیم، چه می‌سجش عمل به شرعیات آنها رفته‌ایم که با جلال هم چنین کنیم. جلال آل احمد مساله ساده‌ای دارد، او می‌گوید غرب شامل همه ممالکی است که ماشین دارد و مواد اولیه و همین هم سبب استعمار شده است. کسی ممکن است بپرسد غرب چرا اینها را دارد؟ آن سوالی است که حتما باید پاسخ داد اما ممکن است کسی هم بگوید این صورت‌بندی از سوی جلال، ساده است ولی واقعیت هم دارد و بعد به این فکر کند که این برتری چه بر سر بقیه می‌آورد. آیا این ترک بزرگی در آگاهی جمعی ما نبود؟ برای مایی که یاد گرفته بودیم از متورالکتران فرنگ دیده تجلیل کنیم چه رسد به خود فرنگی‌ها. پرسیدن این پرسش‌ها با عینک ایدئولوژی و فرهنگ استنادیومی که دنبال دشمنی برای رقابت است و گاهی هم از بی‌چیزی به سایه مشت می‌زند، ممکن نیست.